

جامی
 زن از بهلولی چشید آفرید
 کس از جیب راستی هرگز ندیده
 زن از بهلولی چسب که بد بر خاست
 نیاید مگر از جیب راستی راست
 درخته مگر زن صدر ریشم دارد
 فلک از دست زن اندیشه دار
 چه خنجر کفت شاه جهان کی قباد
 که نفرین بد بر زن نیکه یار
 زن نکوی که در کشتا کشد مگر
 نیکه که مو آن به از صد مرد

مصداق که از تعبیرت است
 بیخ امامت کل حقیقت
 بموسی کاظم بنفوق یار
 باجان کرد مصلحتی از
 سلطان اسان امام هادی
 سلطان علی بن موسی الرضا
 جعفر بن جعفر بن جعفر
 که بر دند در راه مغان
 چنگ که در راه مغان
 که نامش حق گفتن مگر است
 بمهدی هادی امام امام
 علم الصلوة علیه السلام
 بان که فریب بر داشتی
 لوی امامت بر داشتی
 بدینچه که در حق کلام
 که از آن گناهش بدی از حال
 که از آن گناهش بدی از حال
 که از آن گناهش بدی از حال
 که از آن گناهش بدی از حال

که در سنانی شهر نازیده
 که زبان فقهید و سوادیم
 مرا کیم بر طاعت خوش
 چه خنجر یک ز راه نیش
 بی سال بوجان احسان
 زن ز غم خورده هم خنجر خام
 الهی اسیم بد که قات
 یعنی آنچه بنظر خواه داشت
 بدی و زنی که مغرور داشت
 غنیست لطفی منتهاست
 چه ایندوست ایامی حساب
 نمال کش از آن که کاروان
 هر لطف تو از نشتر کان دادیل
 شود در لب خنجره سلیمان
 با جوی عا کر خانی کرم
 و گوئی عشق اهل شکر کج
 الهی بنی احسان در کاه
 که جان را برین در کاه
 سوز دل سوز دامن عشق
 بهر دل بفرزان عشق
 به ای که دیده بیلای او
 بدوری که برود و با شد او
 نیای که بنی من برسان عشق
 به بهلولی نام تو بر جان عشق
 پیشی که از حق بر ما نبرد
 بوی که روح الامی شایر زد
 بیافر که بر دل و با و جان
 چو بهر دل قبل عالم است
 که از آن گناهش بدی از حال
 که از آن گناهش بدی از حال
 که از آن گناهش بدی از حال
 که از آن گناهش بدی از حال